

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که اجمالا چون آن بحث را بنا شد بعد تکمیل بکنیم.

اگر ما باشیم و ظاهر بعضی از روایات مثل روایت محمد بن مسلم و زرارہ، جوایز السلطان یا جوایز العمال لیس بها بأس؛ ظاهرش و خارجی اش هم همین طور بوده شامل علم اجمالی هم می شود که اگر علم اجمالی... البته خب مرحوم شیخ و اینها می گویند شامل علم اجمالی منجز نمی شود. روایت موردش علم اجمالی... خیلی خب حالا آن کمی بقیه مطلب در بحث آینده. یعنی در آن نتیجه گیری نهایی.

و عمده دلیل برای مرحوم استاد برای اینکه شامل علم اجمالی منجز نمی شود، این که اگر به اطلاق روایت عمل بکنیم علم تفصیلی را هم باید شامل بشود. یعنی ما بدانیم که به نحو تفصیل مثلا این اموالی را که الان سلطان، یک ماشین خاصی را سلطان به شما هدیه داده، و می دانیم قطعا این ماشین فلان آقا بوده، به زور از او گرفتند، سندش هم گرفتند. و مالکش را می شناسیم، خود ماشین را می شناسیم، و می دانیم هیچ نکته ای نبوده، نه مالیاتی بوده، نه... زورکی، زورکی از او گرفتند دادند به شما.

آن وقت ایشان می فرمایند در مسئله علم تفصیلی که نمی شود قائل شد، پس علم اجمالی منجز هم نمی شود قائل شد. البته حالا می گویم چون یک بحث نهایی را بعد انجام می دهیم انشاء الله.

آن صورت ثالثه را هم الان بخوانیم که الان اشاره کردیم. صورت ثالثه این را هم به خاطر بعضی از نکات از خود عبارت مرحوم شیخ یک مقدار می خوانیم و بعضی از نکات هم در کلمات مرحوم استاد هست که متعرض می شویم.

علم تفصیلی داشته باشد، مثل همین مثال. سلطان یا استاندار یک ماشین را دزدیده، گرفته به زور گرفته، نه به عنوان مالیات، زورکی، بعد این ماشین را به یک شخصی به عنوان هدیه داده است.

و لا اشکال فی حرمتہ حینئذ علی الاخذ؛ این که مال مردم بعینه هست، به مجرد اینکه یک ظالم بگیرد و هیچ ربطی هم به بیت المال نداشته باشد این دیگر قطعا حرام است.

.....
الا ان الکلام فی حکمه اذا وقع فی یده؛ متعرض مرحوم شیخ به لحاظ اصل حرمت در اینجا قائل شدند، اما متعرض یک عده از فروع شدند. و انصافا این فروعی را که شیخ در اینجا آوردند، بعضی هایش بسیار فروع لطیفی است. خیلی فروع قشنگ و لطیفی است. بعضی هایش اصلا ربطی به ما نحن فیه ندارد. و خیلی محل افاده است یعنی واقعا خود این فروعش شاید از خود بحث لطیف تر و جالب تر باشد. یعنی بیشتر کارایی دارد.

خب فروع را ایشان یواش یواش شروع می کنند که اگر این جایزه ای که قطعا مال مردم است، در دست او واقع شد حکمش چیست. فنقول علمه بحرمته اما ان یکون قبل وقوعه فی یده و اما یکون بعده؛ می دانسته این ماشین مال فلان است، آن آقا به او هدیه داده است. ایشان می گوید فان کان قبله لم یجز له ان يأخذ به غیر نية الرد الی صاحبه؛ اصلا گرفتنش جایز نیست. مگر اینکه نیت رد داشته باشد. بنایش این باشد که رد بکند. این نیت رد را هم که ایشان در اینجا فرمودند بعد توضیح دادند به عنوان قاعده نفی ضمان علی المحسنین. حالا چون خودشان فرمودند و بنا شد کمی عبارت را بخوانیم. سواء اخذه اختیارا او تقیة؛ حتی اگر از باب تقیه گرفته باشد، ایشان برای آن جایز نیست مگر نیت رد.

لان اخذه بغیر هذه النية تصرف، چون اگر بخواهد بگیرد بدون نیت رد تصرفی است

لم يعلم رضا صاحبه به؛ این به لحاظ اختیار. لم يعلم رضا صاحبه به.

حالا اینها چون تمام این عبارات را مرحوم استاد با مرحوم شیخ مشکل دارند. اشکال می کنند. من الان می خوانم بعد برمی گردیم به عبارات اشکالات مرحوم استاد.

و التقية تعدی بقصد الرد؛ اگر هم تقیه باشد، آیا می شود بگیرد بدون قصد رد؟ ایشان می گوید باز هم نمی شود. چون تقیه در جایی صدق می کند که مندوحه نباشد. یعنی راه فراری نباشد. تقیه اصطلاحا در این جور جاهاست. اما اگر جایی بخواهد فرض کنید روی مثلا لباس نماز بخواند، سجده بکند، ولكن خیلی راحت می تواند روی زمین هم سجده کند. این دیگر تقیه بر آن صدق نمی کند چون مندوحه دارد.

س: استاد مداراتی هم همین است تقیه مداراتی؟

ج: تقیه مداراتی اشکال ندارد اما باز هم در اینجا صدق نمی کند؛ چون به قصدش بر می گردد؛ یعنی یک امر قلبی است. با یک امر قلبی مطلب عوض می شود.

خوب دقت کنید. حالا آنجا چون بالاخره عمل است، می خواهد سرش را روی خاک بگذارد یا سرش را روی فرش بگذارد. اما اینجا قصد است. می گوید خیلی خب این می گوید باید حتما این ماشین را بگیری. می گوید خیلی خب می گیرم، اما در قلبش می گذرد که به صاحبش رد بکنم. دقت کنید. چون قصد یک امر قلبی است. دیده که نمی شود، اثری که ندارد. روشن است؟ خب مرحوم شیخ می گوید وقتی که دارد می گیرد قصد بکند که من می گیرم که بعد به صاحبش بدهم. دیگر اینجا صدق تقیه نمی کند؛ چون تقیه باید جایی باشد که واقعا چاره ای ندارد، مندوحه ای ندارد، اینجا مندوحه دارد.

س: ممکن است نتواند برگرداند قصد متمشی نمی شود

ج: خب لا اقل قصدش کافی است. قصد داشته باشد

س: قصد متمشی نمی شود اصلا. اگر نتواند برگرداند قصد متمشی نمی شود اصلا.

ج: چرا؟ هدفش این است حالا اگر ممکن نیست آن بحث دیگری است. می گوید خدایا این من را زور کرده، می خواهم تقیه بگیرم لکن بنایم این است که به هر نحو ممکن به صاحبش برگردانم.

فان اخذه بغير هذه النية كان غاصبا، این هم دیگر عنوان مجهول المالک نیست، عنوان غاصبه است، ترتب علیه احکامه.

و ان اخذه بنية الرد كان محسن؛ و اگر به نیت رد بود محسن می شود؛ و کان فی یده امانة شرعیه؛ این عبارات را یکی یکی محل مناقشاتی دارند که استاد فرمودند.

اما کان محسن، یک اشاره است به یک روایت، قاعده معروفی، مرحوم آقای بجنوردی هم استاد ما در قواعد فقهیه این را آوردند. ما علی المحسنین من سبیل، قاعدة لا ضمان علی المحسنین، لیس علی المحسن ضمان، یا لا ضمان علی المحسن. این قاعده به همین آیه مبارکه ما علی المحسنین من سبیل تمسک شده است. و یک قاعده ای قرار داده شده و الا لیس علی المحسنین ضمان، ما روایت نداریم. لیس علی المحسن ضمان روایت نداریم.

ج: امین هم نداریم یعنی روایتی که در باب ودیعه و اینها هست، بله، بعدش هم آنجا امانت، امانت شخصی است، اینجا امانت شرعی است این بحثی که هست.

عرض کنم که این قاعده ذکر شده است، آقایان می توانند به کتاب مرحوم استاد، به نظرم یا خیلی زود ایشان متعرض شدند، چون هفت جلدی که دارند، یا جلد دو است یا مثلا حتی شاید یک، ما علی المحسن، لیس علی المحسن ضمان، ضامن نیست. من فکر می کنم این قاعده از کتب اهل سنت گرفته شده؛ چون در روایات ما نیامده. و خلاصه آن قاعده این است که اگر کسی به عنوان احسان به کسی کاری انجام داد، و لو تلف شد دیگر ضمان ندارد. ضامن نیست. یا به قول آقایان قاعده علی الید در آن جاری نمی شود.

مثلا فرض کنید رفت توی بیابان دید گوسفند همسایه اش آنجاست. این را به عنوان اینکه نگهداری بکند تا به صاحبش برسد گرفت و آورد خانه و علف داد و اینها. شب گرگ آمد خورد مثلا گوسفند را از داخل خانه ایشان. بنایشان به این است که این ضامن نیست. و لو قاعده علی الید دلالت بر ضمان می کند. و لذا مرحوم شیخ هم بعدش می فرمایند و ان كان العلم به بعد وقوعه فی یده كان كذلك ایضا بنية الرد و یحتمل قویا الضمان هنا؛ اگر بعد وقوعش، لانه اخذه بنية التملك، لا بنية الحفظ و الرد و مقتضی عموم علی الید الضمان. مقتضای عموم علی الید.

عرض کردیم اصطلاحا یک ضمان ید داریم یا ضمان علی الید. هر دو تعبیر می کنند. و یک ضمان اتلاف داریم. من اتلف مال الغير فهو له ضامن. ضمان ید اتلاف توش نیست. هر کسی که مال کسی دستش در دست او قرار بگیرد، تحت تصرف او قرار بگیرد، این خودش فی نفسه موجب ضمان است، مگر جاهایی که شارع ضمان را برداشته باشد، یا مالک برداشته باشد. یا امانت شرعی باشد یا امانت مالکی باشد. و الا خود ید علامت ضمان است.

این در حاشیه اینجا از کتاب عوالی اللئالی این حدیث را نقل کرده است. عرض کردیم این حدیث اصولا در مصادر ما موجود نیست. اما لیس علی المحسن من ضمان یا لا ضمان علی المحسن، این که اصلا روایت نیست که حالا دنبال سندش بگردیم. این را از آیه مبارکه ما علی المحسنین من سبیل، از آنجا در آوردند.

و اما قاعده علی الید، ما اخذت، این قاعده ضمان ید اصطلاحا، که شما فرض کنید توی خیابان رد می شوید، یک چیزی افتاده، همین که دست به آن می زنید بر می دارید، و لو بر می گردانید، این موجب ضمان است. یعنی صاحب آن مال اگر آمد فهمید این را شما دست زدید، می آید از شما مطالبه می کند. طبعا این ضمان به این معنا باید تعبدی باشد دیگر، شارع حکم کرده، راه دیگری که ندارد که. راهش

منحصر، چون من کاری نکردم، من این تسبیح روی زمین بود، برداشتم نگاه کردم دیدم مال من نیست، گذاشتم سرجایش. این که کاری من انجام ندادم. حالا بعد از این یک دزدی یا غیر دزدی آمد برداشت برد. می گویند که چون دست به آن زد، تو ضامن هستی. این هم دلیلش علی الید ما اخذت حتی تؤدیه داریم، ما الان معروف بین ما تؤدی است. اما تؤدیه دارد، ترده هم دارد. حتی ترده. این معروف شده به ضمان علی الید.

البته عرض کردم روایت نبوی است، در مصادر شیعه اصلاً نیامده، کلاً نیامده و مثل خیلی از روایات ما همیشه می گویم خیلی کسی که وارد باشد، دیگر از زمان شیخ طوسی وارد فقه ما شده است. شیخ طوسی هم عده ای از این روایت را در همین دو کتاب معروف مبسوط و خلاف، خلاف چون خودش فقه تطبیقی است با اهل سنت، فقه خلاف است، شیخ طوسی در آنجا آورده، از کتب اهل سنت آورده، و غالباً هم در خلاف اگر آورده، بیشتر این روایت در خلاف است فقط، در مبسوط هم نیست. اگر در خلاف روایت را نقل کرده، به عنوان احتجاج علیهم، نه احتجاج بها. به عنوان احتجاج بها نیست، به عنوان احتجاج علیهم است. ایشان آوردند که این ارزش ندارد.

و عرض کردیم بالخصوص شیخ طوسی دارای قداست خاصی بین اصحاب بوده، که بعد از ایشان آنچه که ایشان آورده آن را به دیده قبول نگاه کردند. و تدریجاً شده نبوی مشهور. و تدریجاً مخصوصاً بعد از سالهای ۹۰۰ و ۱۰۰۰ به عنوان اینکه خبر ضعیف منجر بعمل اصحاب. حالا عمل اصحاب هم از زمان شیخ شروع شده، قبل از شیخ هم نبوده است. این مشهور شده است. و این راه به اصطلاح قبول، بعدها هم الا ما شاء الله مثل جواهر و اینها زیاد روی این جور چیزها اعتقاد دارند که مادام شیخ آورده در کتابش، و اصحاب ذکر کردند و تلقی به قبول شده، این قطعاً دیگر انجبار ضعف سند می کند و این حدیث قابل قبول است.

روشن شد به نظر ما اصلاً توی اینها هیچ جایی نکته تعبد ندارد. وقتی روشن بشود، گفت اذا عرف السبب زال العجب، وقتی نکته اش روشن شد دیگر حالا شیخ در قرن پنجم در یک کتاب فقهی مقارن یعنی فقه تطبیقی با اهل سنت یک حدیثی از مصادر آنها در یک فرع فقهی که گفتم، این هیچ دلالتی بر هیچ نکته ای برای قبول ندارد.

به هر حال این یکی از راه هایی است که گفته شده، البته آقای خویی هم فقط به این عنوان که خبر ضعیف منجر نمی شود. ایشان از این راهی که من عرض کردم وارد نشدند. ما از راهی که نکته تاریخی را که نگاه می کنیم خود به خود معلوم است که حجیت ندارد. احتیاج به نکته ای ندارد.

ایشان چون معتقدند که کسانی که قائل هستند که انجبار با عمل مشهور، تمسک کردند به آیه نبأ، فتبینوا، گفتند اگر عمل مشهور بود، عمل در اینجا مراد فتوا دادن است، نه عمل خارجی. اگر مشهور به روایت فتوا دادند این در حقیقت از مصادیق تبیین است. فتبینوا، ما تبیین کردیم، تبیینش این شد که مشهور به این حدیث ضعیف عمل کردند.

و عرض کردیم این استدلال آمده، این استدلال در بعضی از کتب اصولی آمده لکن نکته این نیست. به هر حال صدق تبیین ندارد.

س: چه ربطی دارد؟

ج: بله ربطی هم ندارد.

اضعف الی ذلک کله، عرض کردیم این یک حدیثی است که خود اهل سنت هم درست نقلش نکردند. این را من توضیحاتش را چون دفعه عرض کردم. اهل سنت این حدیث را از حسن بصری که یک وضع خاصی دارد، از سمره بن جندب این سمره که بسیار فرد خبیثی است انصافاً در صحابه. همان قضایای حضرت زهرا(س) هم مال ایشان است. این یک مدتی حاکم بصره شد. و خیلی هم کشتار کرد، چون خوارج بودند، شبیه داعش زمان ما، به بهانه خوارج، دارد که هشت هزار نفر را سر برید به عنوان خوارج. به او گفتند آقا اینها بعضی مومن بودند، خارجی نبودند، گفت خب زودتر بهشت رفتند، آدم‌های خوبی بودند اشکال ندارد. اگر خارجی بودند که رفتند به جهنم. آدم‌های خوبی هم بودند زودتر بهشت رفتند. خب شخص یک روحیه خاصی است دیگر. بهتر، زودتر به بهشت برسند.

علی ای حال کیف ما کان از آن آدم‌های آدم کش معروف است در بصره، یکی از آدم کش‌ها مثل همان زیاد که آمده، مثل حجاج، چون حجاج اول بصره آمد دیگر، او هم اول کشتارش در بصره بود. اصلاً گفت درهای مسجد را بزنید هر کسی هستند بکشید. خیلی خونریزی حجاج بیش از او است، بیش از سمره است. اوهم شبیه او، یک چیزی شبیه او. علی ای حال حجاج زمان عبد الملک بن مروان است. البته این هست، من دیدم یکی از معاصرین اهل سنت یک کتابی در فضیلت حجاج نوشته که نه این آدم خوبی بوده، مومن بوده، تقی بوده، واقعاً آدم بله، و عمده نکته‌اش این است که عراق یک کشور مضطربی بود، خیلی توش گوش نمی‌کردند، انقلاب می‌شد، حجاج که آمد، بیست سال حکومت کرد تمام این انقلاب‌ها را فاتحه‌اش خواند. همه آدم شدند ساکت شدند و در اختیار خلیفه قرار گرفتند. خب راست است این جهت اگر معیار خوبی این باشد بله، حجاج گفت فرق بین قاطعیت و قاتلیت با هم دیگر اشتباه شده است. حجاج این کار را کرد، راست است خب، چون واقعاً می‌گویند وقتی وارد بصره شد، کوفه شد، به آن غلامش، چون کوفی‌ها هنوز با عبد الملک بن مروان بیعت نکردند، سر و صدا داشتند. به غلامش گفت نامه عبد الملک را بخوان. او خواند من امیر المومنین عبد الملک الی اهل الکوفه السلام

.....
علیکم و رحمة الله، مردم ساکت شدند. حجاج گفت که مثلاً مردمان اوباش، خلیفه به شما سلام می‌کند، جواب نمی‌دهید. مأمورین را دور و بر مسجد پخش کرد، سربازها را وگفت هر کسی که جواب سلام را نداد، سرش را ببرید، این دیگر از همان اول. بعد تا شروع کرد گفت دو مرتبه بخوان، گفت بسم الله الرحمن الرحیم، من امیر المومنین، همه گفتند علیکم السلام، هنوز به السلام علیکم نرسیده، همه دور تا دور ایستادند برای، گفتند آقا علیکم السلام از آن اول گفتند علیکم.

حالا غرضم این است که اوضاع را آرام کرد، راست است. اوضاع کوفه را به آن ترتیبی که داشت، آن کوفه‌ای که آن طور بود که اوضاعش به هم ریخته بود ایشان آرام کرد.

به هر حال ایشان روایت سمره بن، این روایت مال سمره بن جندب است. حسن بصری اصولاً روایاتی را از سمره نقل می‌کند. خوب دقت بکنید. البته خب اهل سنت روی قاعده خودشان سمره چون جزو صحابه است، عادل می‌دانند. حسن بصری هم جزو اجلاس پیش آنها. بلکه حسن بصری معروف است به کثرت مراسیل. مراسیل او را به مسانید غیرش گاهی ترجیح می‌دهند. مخالف هم دارد، این طور نیست در اهل سنت کمتر کسی هست که مخالف داشته باشد. دارد، اما معروفشان بالای نود درصد برای جلالت قدر حسن بصری قائلند. و من توضیحاتی را عرض کردم. این حدیث محل کلام شد. عده‌ای از حسن بصری قبول کردند، عده‌ای هم قبول نکردند. اصلاً این قاعده ید این طور نیست که در اصلش خیلی خیلی روشن باشد، حالا انجبارش بین اصحاب ما روشن بشود. اصلش بین اهل سنت منحصر در سمره است. اصلاً کسی هم غیر از سمره نقل نکرده است. از سمره هم کسی غیر از حسن بصری نقل نکرده است.

خب یک حدیث با این وضعیت بگوییم حالا مثلاً بعد از شیخ طوسی قرن پنجم به احترام شیخ این را قبول کردند این مثلاً ثابت بشود عن رسول الله (ص).

عرض کنم حضور با سعادتان که این راجع به این حدیث. این حدیث منحصر به سمره است و آن خب آدم عجیبی است دیگر سمره خودش فی نفسه. مرحوم آقای شیخ الشریعه یک مقداری از امورش را در همان رساله لا ضرر آورده، بیش از این مقدار است این سمره. علی ای حال کیف ما کان و خود اهل سنت هم اختلاف داشتند. اختلاف در میان اهل سنت کجا ظاهر شد؟ خوب دقت بکنید؛ چون یکی از مسائلی است به این نحوی که من می‌گویم آقایان مطرح نکردند. کجا ظاهر شد؟ در ودیعه.

من کتابم را به ایشان ودیعه دادم، ایشان گرفت. بعد دزد آمد این کتاب را برد. عده‌ای از اهل سنت معتقد بودند که ضامن است. دلیلشان همین حدیث سمره بود. علی الید ما اخذت حتی تؤدی. اگر چیزی را ودیعه گذاشتید و از پیش آن شخصی که ودیعه است، دزدی بشود، او

ضامن است به خاطر حدیث سمره. علی الید ما اخذت حتی تؤدیه. عده‌ای هم می‌گفتند نه این ضامن نیست، این حدیث ثابت نیست، کس دیگری نگفته، شاذ است، خبر واحد و الی آخر همان صحبت‌هایی که هست. و الا به لحاظ سندی در خود حسن و در سمره، تازه در صحاح سته هم حالا نگاه کنید به نظرم در یکی آمده، ابن ماجه آمده نمی‌دانم کجا آمده، یکی از اینها مستدرک حاکم هم به نظرم دارد. در صحاح سته هم ندارد نه اینکه حالا در همه‌شان نقل کرده باشد. به نظرم از آن صحاح علی الید ما اخذت حدیث سمره از یکی نقل شده است.

علی ای حال این راجع به این. پس نکته حدیث کجا؟ یعنی از حدیث اواخر چون حسن بصری متوفای ۱۱۰ است. یعنی اواخر قرن اول. حالا اگر ما فرض کنیم مثلاً سالهای هفتاد هشتاد ایشان نقل کرده باشد قرن اول، در حقیقت می‌شود معاصر حضرت سجاد سلام الله علیه. و معاصر امام باقر(ع)؛ چون ۱۱۰ امام باقر(ع) ۱۱۴ وفات ایشان است. قبل از امام صادق(ع)، دقت می‌فرمایید؟

این مسئله مطرح شد که آیا حدیث سمره را قبول بکنیم یا قبول نکنیم؟ بین اهل سنت مطرح شد. آوردید به نظرم

س: به غیر از بخاری بقیه گفتند

ج: پنج تا گفتند؟

س: بله، احمد گفته

ج: احمد که جزو آنها نیست

س: ترمذی گفته

ج: ترمذی هم آورده؟

س: بله آقا

سس: مستدرک هم دارد که ۲۲:۰۰

ج: می‌دانستم همه‌شان نگفتند، اما خیال می‌کردم یکی‌شان، پس می‌فرمایید فقط بخاری استخراج، مستدرک هم می‌دانستم، اسم بردم،

مستدرک هم دیده بودم، اما مسلم هم نقل کرده؟

س: نه آقا نیست

ج: پس دو تا شد دیگر. می گوید غیر از بخاری، مسلم هم نیست که

س: ابن ماجه، ابی داود، احمد هم که قبول نفرمودید، ترمذی هم ظاهرا آورده

ج: ترمذی آورده و نسائی، چهار تا

س: نسائی هم گفته آقا

ج: پس سنن آورده. اصطلاحا این چهار تا سنن را می گویند، آن دو تا را صحیح می گویند. جامع صحیح. برای آن دو تا ارزش خاصی

قائلند. این چهار تا را... این چهار تا را سنن می گویند، سنن اربعه در مقابل دو تا جامع صحیح که مسلم و بخاری باشد.

پس یک بحثی که بین اهل سنت حدیثا و فقها مطرح شد، قبول حدیث سمره بود که آیا قبول بشود یا قبول نشود. یک بحث دیگری

ترتیب ثمره فقهی اش بود که در ودیعه بود. چون این حدیث خیلی محل کلام است، الان هم رویش بحث می کنند که این انجبار به عمل

اصحاب و اینها. من یک توضیحاتی بدهم چون جایی گفته نشده

س: یعنی صرف صحابه بودن ایشان باعث شده آن جلالت قدر پیدا کند؟

ج: بله خب

س: آن کارهای خبیث، به حساب نمی آورند.

ج: نه حساب نمی آورند. گفت زودتر بهشت می روند. حالا واقعا این همه روایت در دماء مسلمین هست، با کمال وقاحت می گفت

اشکال ندارد، مظلوم هم باشد می رود بهشت، زودتر می رود بهشت.

علی ای حال معروف است این در خونخواری سمره معروف است. خب در قصه حضرت زهرا (س) هم هست دیگر. یکی از این اوباشی

که حمله کردند همین سمره است دیگر. و اما انت یا سمره، یکی مغیره است، یکی سمره است.

علی ای حال این حدیث، حدیث سمره بن جندب است که الان عرض کردیم نکته اش. و نکته مهمش عرض کردیم این در فقه عملا

توی بحث ودیعه آوردند. خوب دقت کنید، علمای ما از آنطرف ما در روایات داریم در بحث ودیعه تصریح می کند ضامن نیست. در بحث

ودیعه ما تصریح داریم که ضامن نیست. اصحاب ما مخصوصا بعد از شیخ که این مسائل نسبت به روایات را بررسی کردند، نتیجه اش این

شد که ما علی الید را قبول نکنیم، ودیعه خارج شده است. خوب تأمل کردید چه می خواهم بگویم؟

.....
علی الید را قبول کنیم، ودیعه به نص خارج شده است. لکن طبق این تصویری که ما کردیم وقتی روایات ودیعه می گوید ضامن نیست، یعنی حدیث علی الید را قبول ندارم. دقت کردید چه می خواهیم بگوییم؟

س: عام و خاص

ج: هان، اینها بعد از شیخ طوسی مسئله عام و خاص را بررسی کردند. طبق این تصور اصلاً این که ما هر جا عامی داشتیم و خاصی داشتیم باید تخصیص، این نیست. گاهی خاص اصلاً معارض است. شکلش خاص است. توجه نشده است. ببینید عرض کردم فقهای اهل سنت کسانی که حدیث سمره را قبول کردند، در ودیعه گفتند ضامن است. کسانی که حدیث سمره را قبول نکردند در ودیعه گفتند ضامن نیست. پس در حقیقت اگر در ودیعه آمد گفت ضامن نیست، یعنی حدیث، حدیث سمره قابل قبول نیست. اما اصحاب ما فعلاً جور، روشن شد؟ آمدند حدیث سمره را قبول کردند که ید موجب ضمان است، آن وقت روایاتی که ما در ودیعه داریم که ضامن نیست، حملش کردند بر اینکه مراد این است که تخصیص خورده، روایت تخصیص زده است. اینجا با اینکه ید هست، قاعده ید هست، طبق روایت ید هست، و اعجب از همه اینها خود اهل سنت، این مستدرک را بیاورید همین روایت علی الید را، خود اهل سنت، همه شان نه، خود اهل سنت دارند ثم نسیئه الحسن، خود حسن که راوی منحصر به فرد است، این فراموش کرد، گفت هو امانتک، در ودیعه قائل شد که ضامن نیست. حالا خیلی خنده دار است.

س: ثم ان الحسن نسی حدیثه فقال هو امینک لا ضمانک

ج: ببینید خیلی عجیب است.

آن وقت یک حدیثی که خود حسن برگشته حالا ایشان گفته نسیئه، من فکر می کنم برگشته، خودش فهمیده نامربوط است. برگشته، بعد از این که خودش برگشته، حالا چطور شده در قرن سالهای ۵۰۰ و ۶۰۰ و ۷۰۰ پیش ما این طور شد که چون اصحاب به احترام شیخ طوسی گفتند ما قبول نکنیم. خب این جور ما من همیشه عرض کردم، ما در بحث انجبار فقط بحث کبروی نداریم. این چند دفعه من عرض کردم. این که آیا حدیث ضعیف منجر می شود یا نمی شود، من همیشه عرض کردم ما فقط بحث کبروی نداریم که تبیین هست یا تبیین نیست که آقای خویی فرمودند؛ یعنی قبل از آقای خویی گفتند ایشان رد کرده است. ما بحث صغروی هم داریم. یعنی به عبارت آخری چیزی نداریم که تعبد باشد چشممان را ببندیم بگوییم این. خب این حدیث اصلش واضح است، مصدرش واضح است، خود راوی اخیرش سمره است، با آن احوالات خودش آن هم واضح است، راوی بعدی هم منحصر به حسن بصری است با اینکه خب ایشان والی

بصره بوده، مطلبی را اگر روی منبر گفته دیگران هم شنیدند دیگر، نمی شود منحصر به یک نفر باشد. این هم واضح است. بعد خود این آقا هم برگشته، حالا خنده دارش این است.

س: درگوشی گفتند به او

ج: به قول شما درگوشی به او... حالا درگوشی گفته یا هر جوری گفته، بعد خود این آقا هم برگشته، خود حسن بصری هم برگشته. بعد ما بیاییم بگوییم از قرن ششم و هفتم علمای شیعه قبول کردند، پس ما این را قبول بکنیم. این خیلی یعنی، بحث کبرا نمی دانم روشن شد؟ بحث فقط کبرا مطرح نیست. در بحث انجبار چون چند دفعه من این را گفته بودم، شاید مثال هایش، یک مثالش همین. اینها خیال می کنند بحث، بحث کبرا است که ما انجبار را قبول نداریم.

نه بحث کبرا تنها نیست. یک جایی را که ما بررسی می کنیم اصلا فضیحت است؛ یعنی واقعا قائل بشویم که علمای ما آمدند انجبار بدهند همچین حدیثی را با چنین وضعی، با همین ترتیبی که الان عرض کردم. که خود آن راوی اخیر که از سمره نقل کرده و منحصر به ایشان هم هست، کس دیگری هم از سمره نقل نکرده، خود او هم برگشته، البته تعبیر ثم نسی الحسن حدیثه، تعبیر نسی ء، من فکر نمی کنم حسن اینقدر خنگ باشد که حدیثش را فراموش بکند. خب مرد فوق العاده ای است. اسمش را نسیان گذاشتند. خودش برگشته.

س: شاید نسی ء یعنی بعد از سوال کردن فراموش کرده

ج: مثلا فراموش کرده این طور نوشتند. نوشته ثم نسی، فقال هو امینک.

یعنی در مسئله ودیعه ما ضامن نمی دانیم. خوب دقت کنید. این همان است که روایت ما آمده است. نمی دانم روشن شد؟ اصلا وقتی آمد در روایات که در ودیعه ضامن نیست، یعنی حدیث علی الید قبول نیست. با جبر فقهی روشن شد؟ بعد معلوم شد از جبر فقهی هم رد شده، اصلا جبر حدیثی دارد. خود حسن که راوی منحصر، دقت می کنید؟ خود آن شخص اخیری که راوی منحصر به فرد است، این دست برداشته. آن وقت روایات اهل بیت (ع) هم عین همان است. گفته نه، امین تو ضامن نیست. خود آن راوی هم دست برداشته، گفته هو امینک؛ یعنی همان نکته ای را که امام صادق (ع) فرمودند.

بعد آمده اصحاب ما قبول کردند ادعا شده، و بعد آمدند گیر کردند با احادیث و دیعه، گفتند اشکال ندارد، اگر ید، ید امانی باشد، حدیث علی الید نمی گیرد. اگر این مطالب دقت می شد، معلوم می شد که اصولا در طریقه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین اصلا حدیث علی الید مطرح نبوده است. نه اینکه تخصیص خورده.

احتمال هم دارد که این ثم نسیء الحسن از امام باقر(ع) گرفته باشد. مثلاً حسن امام فرمودند این امین است، یعنی چه این ضامن باشد.

س: این یک امر عقلایی است دیگر

ج: هان، یک مقدار، امر عقلایی اش کجاست که مطلقیت نگیریم، ید عدوانی بگیریم. فرقی این است. در امر عقلایی ما ید را اماره ضامن یعنی به اصطلاح سبب ضامن می دانیم اما در جایی که عدوانی باشد. آمده از خانه شما دزدی کرده، بعد خراب شد، تلف شد، بله اینجا ضامن است. اما اگر شما به او امانت دادید، دستش گذاشتید، یا مثل همین مثالی که الان زدیم، این به عنوان اینکه ایشان این گوسفند را ببرد در خانه نگهداری بکند، بعد به صاحبش بدهد، دزد آمد برد، اینها گفتند مقتضای قاعده علی الید این است که ایشان ضامن است. البته من الان در ذهنم نیست. حالا چون می خوانیم نمی دانم امروز می رسیم بخوانیم یا نه. من خیال می کردم این از اختصاصات خودم است. مضافاً به اینکه به ذهن ما می آید علی، علی الید ما اخذت، کلمه علی آمده، اخذت، اخذت را حمل کردن بر مطلق اخذ خیلی بعید است. یعنی خود تعبیر مشعر، اگر بر فرض هم این روایت باشد، آن اخذی که عدوانی باشد نه مطلق اخذ.

س: خود فقها از علی ضامن را استفاده می کنند دیگر

ج: می دانم، اما از کلمه اخذت و علی با هم باشد ما این طور می فهمیم که مراد عدوانی است. اما اگر امانی بود، خودتان در اختیارش قرار دادید، اصلاً این تعبیر شاملش نمی شود. این بحث معنا. بحث دلالت. خوب دقت کنید.

وقتی می گوید برید، بر دست، بر انسان، آن چه گرفته، آن بر عهده اش است، ببینید اخذت ظاهرش این است که اخذ به خود آن ید بر می گردد استقلالاً، اما اگر شما امانت پیشش گذاشتید، آن اخذ استقلالاً نیست، این به خاطر امانت شماست، امانت پیشش گذاشتید.

لذا به ذهن ما می آید که اگر حدیث هم صحیح باشد این که نسیء الحسن حدیثه، فکر نمی کنم درست باشد. شاید می خواسته یک چیز دیگری بگوید. به هر حال اگر این حدیث هم ثابت باشد، آن مقداری که ما از این حدیث می فهمیم ید عدوانی می فهمیم. خوب دقت کردید؟

امروز حالا می گویم تا حالا در ذهنم بود که این مناقشه ای است که به ذهن خود بنده خطور کرده، نمی دانستم تا حالا هم ندیده بودم، حتی در درس هم از آقای خوئی به مناسبت هایی نشنیده بودیم. امروز دیدم توی مکاسب می خوانم فردا. آقای خوئی این را از مرحوم نائینی نقل کردند. غرض حالا اگر توارد خاطرن است. می گویم خیلی عجیب است تا حالا اصلاً در ذهنم نبود این معنا که کسی قبل از من به

ذهنش رسیده باشد، در ذهن من این طور بود. از مخصوصا آقای خویی و مخصوصا مرحوم نائینی اصلا در ذهنم نبود این مطلب. اما اینجا در مصباح الفقهه آقای خویی از مرحوم نائینی، حالا از کجا نمی دانم نائینی حالا در همین بحث مکاسب فرمودند، جای دیگر فرمودند؟ به ذهن من می آید که علی الید ما اخذت علی تقدیر الثبوت، که ثبوتش هم روشن نیست، همان قاعده عقلایی است، همانی که پیغمبر (ص) فرمودند همان قاعده عقلایی است. آن قاعده عقلایی اگر ید، ید عدوانی باشد، ضامن است ولو تلف بشود. ولو بگوید از من دزدیدند، خب تو حق نداشتی بگیری. علی الید ما اخذت حتی تؤدیه

س: ۳۳:۳۶

ج: بله همان، البته من عرض کردم بعضی از چیزهایی که الان به عنوان روایت مطرح است، این را خوب دقت بکنید، اینها در بعضی از کتب تاریخی قبل از اسلام مطرح است. این حدیث معروف من عرف نفسه فقد عرف ربه که مثلا فرض کنید در این غرر الحکم عاملی به امیر المومنین (ع) نسبت داده شده است. من قدیم ترین مصدري که خودم دیدم اگر پیدا کردید حالا بعد، که به رسول الله (ص) نسبت داده شده، رسائل اخوان الصفا است، که مجهول است، مؤلف روشنی نیست، حالا مولفش دقیقا... در قرن چهارم. در آن رسائل به رسول الله (ص) نسبت داده است. اما در عده ای از کتب مثل آن کتابی است که مال سجستانی مال حکمای یونان قال فلان، عین این عبارت به حکمای یونان است، من عرف نفسه فقد عرف ربه. ما در عبارات داریم که به حکمای یونان.

عرض کردیم من هذا ملک را که آقای خویی هم می گوید که گفتند ضعیف است اما منجبر است ایشان قبول نمی کند می گوید به خاطر انجبار. در این کتاب سنهوری دیدم که این از قوانین روم باستان است. نمی دانم قانون چندم شماره می گوید یا همین جوری... از قوانین روم باستان است، من هذا ملک. چند تای دیگر را هم ما اضافه کردیم؛ الناس مسلطون علی اموالهم، احتمال می دهم از قوانین رم باشد. الان هم در دنیای سرمایه داری به آن معنایی که بعضی مثل مرحوم سید هم معتقدند، الان هم در دنیای سرمایه داری هر نحوه عقدی، هر نحوه قراردادی را به این قاعده، نه اینکه این قاعده را از ما گرفتند. می گویند مال توست هر کاری خواستی بکنی، قمار زدی، غیر قمار، تلف بکنی، الناس مسلطون علی اموالهم. یا اقرار عقلاء علی انفسهم جایز. یا الناس فی سعة. به ذهن من می آید این روایاتی که این جور تعبیر دارد، الناس، اقرار العقلاء، اینها همه شاید یک قوانین یا روم باستان بوده یا کلام حکما بوده، بعید است نصوص، هیچ کدام هم سند ندارد. نوبت به انجبار هم نمی رسد.

شاید علی الید چون می خورد به متن قانونی. علی الید ما اخذت حتی تؤدیه. احتمال دارد که از قوانین رم باستان بوده، این برداشته به

اسم رسول الله (ص) نسبت داده است. احتمال دارد.

به هر حال آنچه که ما الان خود من به ذهنم می آید بر فرض چنین متنی بوده، این می خورد به ید عدوانی، اصلاً مطلق ید را شامل نمی شود. خوب دقت کردید؟ این ذهن من غیر از حالا، اولاً روشن شد که از نظر اهل بیت (ع) حدیث مردود است. این نسیء الحسن و قال حدیثه فقال هو امینک، دقت بکنید، چون عرض کردیم حسن بصری قطعاً قبل از امام صادق (ع) است. شاید هم از امام باقر (ع) گرفته، شاید هم از امام سجاد (ع) گرفته، مدینه آمده، ائمه علیهم السلام فرمودند این حرفها چیست؟ علی الید ما اخذت. امین است امین است دیگر بالاخره معنا ندارد که ضامن بشود.

علی ای حال کیف ما کان به ذهن ما می رسد که این قاعده علی الید ضمان علی الید فی نفسه ثابت نیست. موارد ثبوتش همان موارد ثبوت عقلایی است. و این حدیث هم مورد ثبوتش مورد شأنش علی تقدیر که ثابت هم نیست حالا، علی تقدیر ثبوت که سمره، از پیغمبر (ص) شنیده باشد، هیچ صحابی دیگر هم نقل نکرده، ائمه (ع) ما هم نقل نکردند. خب خیلی عجیب است این، خیلی بعید به ذهن می آید. علی کلی این تعابیر چشم ببوشیم موردش ید عدوانی است. علی الید ما اخذت. دقت بکنید. وقتی گفت علیه، این بر تو هست، یک نوع الزام است. این کجا می خورد؟ این بیشتر می خورد که تو رفتی مال مردم را از خانه اش دزدیدی آوردی خانه خودت، شب دزد آمد برد. گفت ز بز دزدی بزی دزدید دزدی. شب آمد بزد دیگر این حیوان را برد، این مال را برد، اینجا می شود گفت علی الید ما اخذت انصافاً می شود گفت علی، این تعبیر علی و اخذت، حتی تؤدیه، انصافاً وقتی انسان تأمل می کند به نظر من مورد روایت اگر هم قانون رم باستان باشد، مورد آن قانونش هم در ید عدوانی است. یعنی شما اگر عدواناً مال مردم را گرفتید، بدون اجازه گرفتید، ولو پیش ما تلف شد، ولو از اختیار شما خارج بود، ضما ضامن هستید، چون اصل اخذ قانونی نبوده، غیر قانونی بوده. مادام اصل اخذ غیر قانونی است این در ذمه شماست، این در ضمان شماست.

این را من امروز کمی اینجا صحبت کردیم چون آقای خویی هم دارند. آقای خویی این را در این وقت مناقشه نکردند. بعدها دیدم مناقشه کردند اینجا در این بحث مناقشه نکردند.

پس یکی مسئله ضمان علی الید بود که مرحوم شیخ در اینجا متعرض شدند. به ذهن ما ضمان علی الید ثابت نیست. و آن مقداری را که می توانیم قبول بکنیم هم به بنای عقلاً هر جا که اخذ غیر قانونی باشد، یا مالک اجازه نداده، یا شارع اجازه نداده، حق نداشتی، اگر اخذ

کرد و تلف شد، آن ضامن است. دقت کردید؟ این که ما می فهمیم این است. اما بگوییم مطلقا شما در خیابان یک چیزی دیدید خیال کردید مال خودتان است. تسبیح برداشتید نگاه کردید گذاشتید، بعد دزد آمد برد، صاحبش آمد گفت آقا تو بده چون دست به آن زدی. انصافش این می شود امکان دارد اما تعبد می خواهد. به این روایت با این وضعی که برای شما نقل کردیم همچنین تعبدی اثباتش فوق العاده مشکل است.

و اما

س: اگر عمدا بردارد از زمین باز بگذارد

ج: عمدا بردارد چه اشکال دارد، کاری نکرده

س: اخذ

ج: اخذ چیز نکرده، اخذ عدوانی نکرده که، حالا برداشته باشد، می خواهد ببیند این چیست. اگر به این عنوان که این را من می خواهم بردارم ببرم برای خودم. برداشت به عنوان عدوانی لکن باز برگشت، اخذ یک چیزی نیست که دائما این صفت بماند. این راجع به این مطلب که حدیث علی الید به نظر ما ثابت نیست. مقدار ثابتش همان ثبوت عقلایی است.

نکته دومی که در اینجا هست حدیث ما علی المحسنین من ضمان، لیس علی المحسن ضمان؛ عرض کردیم همچنین روایتی نداریم، همچنین قاعده ای نیست و این از قواعدی است که اهل سنت درست کردند. یک وقتی سابقا توضیح دادیم دیگر حالا حالش را نداریم. خیلی اهل سنت چه به عنوان قواعد فقهی یا اصولی مطالبی را درست کردند برای اینکه خیلی از جاهایی که احکامی است که روایت نداریم یا دلیل نداریم جواب داده بشود. لکن خب این درست نیست نمی شود خیلی حرف های پرت و پلا و عجیب و غریب زد برای اینکه بتوانیم جواب بدهیم.

و عمده دلیلشان هم ما علی المحسنین من سبیل، این که کلمه سبیل به معنای ضمان باشد، این اصلا روشن نیست، نه در ظواهر آیه هست. چون من توضیح عرض کردم کرارا و مرارا آثاری که بر به اصطلاح عدم انجام دادن قانون مترتب می شود به طور کلی دو جور است. یک آثار بر عنوان ترمد بر قانون است، مخالفت نظام است، مخالفت با قانون، ترمد، عصیان بر قانون، مثل امروزی ها می گویند عصیان مدنی، این یک جور آثار است که اینها غالبا زندان هست، پول هست، شلاق هست، اینها را اصطلاحا می گوئیم احکام جزایی. اصطلاح ما این است.

احکام جزایی بار می شود بر عنوان تمرد و عصیان. اینها اصطلاحاً احکام جزایی هستند. یک سنخ احکام بار نمی شود بر عنوان تمرد و عصیان. بر واقعش بار می شود. مثلاً در واقع یک نقصی می آید شما باید نقص را جبران بکنید. این تابع تمرد نیست. شما خواب بودید از بالای پشت بام افتادید روی یک نفر، او زیر دیوار بود، مرد. این شما تمردی نکردید، خواب بودید، اما به هر حال یک نفر کشته شده دیگر، نقصی پیدا شد دیگر. حواستان نبود داشتید سنگی می زدید به یک گنجشک، بعد خورد به دیوار و بعد خورد شیشه همسایه را شکاند. شما تمرد نکردید اما این نقص پیدا شد. اینها را اصطلاحاً باب اروش و ضمانات و دیات می گویند. اصطلاحشان این است.

در اینها علم و جهل و قصد و غیر قصد و تمرد و اینها باز نمی شود. عادتاً این طور است. شما اگر زدید شیشه کسی را شکاندید، چه جاهل باشید، خیال کردید شیشه خودتان است. یک سنگ زدید، بعد معلوم شد شیشه همسایه است. جاهل باشید، عالم باشید، اجبار، حالا آن اجبار چون به مقدار درجات اجبار، فرض کنید به اینکه قصد داشتید، قصد نداشتید، چون یک نقصی پیدا شده. ما علی المحسنین من سبیل اولاً ظاهرش آن جاهایی است که مربوط به مثل همان احکام جزایی است. مثل ضمان را نمی گیرد. سبیل به معنای ضمان نیست. ما علی المحسنین، کسی که کار خوبی کرده، حالا اثر بدی برایش بار شد، این را دیگر شلاق نمی زنند، این را دیگر زندان نمی برند. این آمد گوسفند یک کسی را گرفت برد، بیاید بگوید آقا تو مثلاً در مال من تصرف کردی، دو روز ببرند زندان، نه زندان. اما زندان نبردن و حکم جزایی نداشتن یک چیز است، ضامن نبودن چیز دیگری است. دقت می کنید؟

ما علی المحسنین من سبیل معلوم نیست شامل ضمان بشود. و یک نکته ای که به ذهن ما فعلاً آمده، چون احتمالاً این هم یک کس دیگری قائل داشته باشد. به ذهن من یک مشکل دیگر آقایان که تعجب می کنم؛ چون عده ای از اهل سنی که این قاعده را نوشتند، نفی ضمان بر محسن، اینها هم بلاشکال عرب هستند. من فکر می کنم اینها کلمه محسن را به این معنا، کسی که فعل حسن از او صادر بشود نسبت به دیگری، ما الان هم می گوییم محسن، محسنین این کار را کردند. یعنی فعل حسنی از او صادر شد ساختمانی ساختند، مدرسه ای ساختند. اصطلاح محسن پیش ما این است. اما اگر وقتی آیات قرآن نگاه می کنیم محسن کسی که تلبس به فعل حسن دارد. مثلاً نماز می خواند، روزه می گیرد، این دو تا خیلی فرق می کند. با تأمل در، دیگر من این بحث را فقط اشاره کردم، آقایان اگر بعد خواستند یا با معجم و ...

آن که ما از ظاهر آیات می فهمیم یعنی حسن و محسن، آن که به اصطلاح تلبس بالفعل الحسن

س: خودش خوب است

ج: هان خودش خوب است.

اما این محسن به این معنا در حق دیگران صدقه منه الحسن، او جل الحسن فی حق الخیر. مثلاً مدرسه ساخته، همین که مثال، گوسفند یک کسی را برداشته برده خانه که به آن رسیدگی کند که تلف نشود. این معنای محسن نیست به نظر من در آیات. محسن کسی است که خودش عملش حسن است. این را دیگر این مناقشه را ندیدم. حالا امروز گفتیم پیگیری کنیم مناقشه لطیفی است. لکن از آن طرف خب چون خیلی از اهل سنت به این حدیث به آیه تمسک کردند، آنها هم عرب هستند دیگر، نمی شود بگوییم من عربیم خیلی عربی تر از آنها باشد. آنها هم دقت شد در نکته؟ دو تا لفظ، دو تا معنا برای محسن است. یک محسنی که الان ما حالا اصطلاحاً من اسمش را گذاشتم فارسی. عربی فارسی گونه به اصطلاح. یک محسنی که ما الان در فارسی به کار می بریم، کسانی که اعمال خیریه انجام می دهند. حسینه می سازد، به این می گوییم محسن اصطلاحاً. یک محسن به نظر من، من در آیات تأمل کردم، للذین احسنوا فی هذه الدنيا، و الی آخر بقیه موارد. آن که من در آیات دقت کردم، دیدم مراد از محسن کسی است که خودش عمل حسن انجام می دهد. ربطی به دیگران ندارد. نماز می خواند، روزه می گیرد، غیبت نمی کند، دروغ نمی گوید، مراد از محسن این است. افرادی که این طور هستند و محسن هستند، هیچ کس بر آنها سبیلی ندارد چون اینها افراد پاک و خوب هستند و این ربطی به قاعده ضمان که هیچی، اصلاً ربطی به احکام جزایی هم ندارد.

س: الان یک حسینه می سازد ۴۵:۲۴

ج: این را ما الان در فارسی می گوییم محسن.

س: نه نه طبق همین

ج: طبق تصور عربی؟ مثلاً بنا خیریا، بنا عمل خیریا

س: نه نامشان را چه می گوییم؟ الان بخواهیم یک نامی برای ایشان قرار بدهیم، محسن نمی گوییم

ج: حالا محسن نگوییم فرض کنید

س: محسن معنای وسیعی دارد دیگر

ج: خلاف ظاهر است. حالا به آیات نگاه کنید.

.....

حالا دقت بکنید. این مشککش این است که این بحثها به جایی نمی رسد. چون بحث ما سر این قسمت است که من آیات را نگاه کردم، شما آیات را نگاه کنید تأمل بکنید، محسن مراد آن است. مراد از محسن در آیات آن است. مراد از محسن کسی که تلبس بالفعل الحسن. نه کسی که صدر منه، اوجد الحسن فی حق غیره. ما در فارسی این را می گوییم این را قبول دارم، اما این در آیات استفاده نمی شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین